

نگاهی به باغ آلبالو، نوشته محمد چرم‌شیر و کار آتیلا پسایانی

میز ملال و اشتیاق



عکس: مهرداد متجلی

کوچک و گیاه خاص و به عبارتی «باغ بی‌برگی» (م. اخوان ثالث) نسبتاً خشک و نمادین یا به روایت مؤکد بروشور گروه تئاتر بازی، درخت بی‌بار و برگ و ریشه در بندش از همان ابتدا تماشاگران را با چیدمانی غیرعادی، نامتعارف مواجه می‌کند و بالطبع باید مخاطبان اثر نمایشی زایوه فکر، ذهن و دید خود را به اصل اثر هم مشخص کنند. بد قول شاعر نوکرا و گران‌سنگ این سرزمین، یعنی مهدی اخوان‌ثالث که می‌گوید: ... «بالاخره من هم یک تماشا‌یابی این زندگی و زمانه‌ام. بیننده‌ای که او را هم دیگران می‌بینند و از لعبت‌کاران فلک لعبت‌یاز ست و همه چنین‌ها را به بازیگران در این چیدمان نسبتاً تجربه‌گرایانه‌شان و در سمت‌وسویی پرفرماتیوی و بازی باز بازیگران (open play) و قدرت اجرایی حی و حاضر و «الان و اینجا» (performativiter) داستان نمایش به گونه‌ای دیگر روایت شده و انگار کارگردان، پس‌بینایی، با حضور بازیگری‌اش هر بار به ما تأکید کرده تنها رویانگر نقش‌هایشان هستند و آنجا که بازی ندارند، همچنان منجمد یا فریز (freeze) شده و در واقع بازی / بازی‌های بازیگران در پارتیتوری از نوع بازیگری فریز (منجمدشده) و آزاد (free & freeze) در رفت‌وآمد دراماتیکی و دراماتورگی در نوسان است. اساساً سخت‌ترین نگاه در هنر اجرایی- صحنه نمایش- همانا نگاه تجربه‌گرایانه و مدام به تجربی‌بودن اثر هنری و به‌چالش کشیدن فضای نمایشی از اصل اثر به حال‌وهوای دیگری و به قول ریچارد شکنجر «الان و اینجا» است که می‌بایستی تماشاگران هم در این معاشرت دیداری و شنیداری و شنیداری با کنجکاو سمعی و بصری خودشان آگاهانه شرکت کنند و این اتفاق زمانی رخ داده که انگار خودشان یا همدیگر را هرباره به کمک آزمونایش برای فهم صحیح از اثر نمایشی در پیش‌روی خود داشته که به مثابه همان نگاه پرفرماتیوی قلمداد می‌شود.

میز باغ آلبالو(ی) کارگردان اثر، یعنی آتیلا پسایانی در فرایند فرامغانی- فراکارایی خود، همچون میز بیلبارد که حتی فریز پیش‌خدمت ۹۰ساله باغ آلبالو(ی) (چخوف با بازی درخشان خانم فاطمه نقوی را به این بازی و داو اندازی دراماتیکی دعوت می‌کند یا کتابخانه‌ای که دایی خانواده کایف (رامین ناصر نصیر) خطابه‌اش را در درباره قدمت این کتابخانه سرداده و مأمونی هم برای زندگی موقت دانشجوی ابدی (تروخیف) شده و به اتاقک خود که در وسط میز تعبیه شده، رفت‌وآمد کند و با نقه‌ای دیگر از رازورانگی شفق آتیا (ستاره پسایانی) با رویکردی پست‌دراماتیک به میز و مهانا (table dance) استخاله شد بدون آنکه رقصی روی میز انجام شود و در نهایت با میز «شمار آخر» و ۱۲ بازیگر این نمایش با شفع، شور و شوریدگی هنر بازیگری به این میز باغ آلبالو، اعتدال دیگری می‌بخشدند و به‌ویژه با بازی خوب بدل‌نشسته ماتیقی این نیم ۱۲نفره مانند خانم نگار عابدی که در نقش وارنا (کلیدار باغ آلبالو)، با بازی روان و حضوری دلپذیر به نقش نمایش‌نامه جانی دیگر بخشیده‌ است و از دیگر بازیگران مانند: الیک عبدالرزاقی که متاسفانه کمتر به روی صحنه تئاتر می‌آیند و سروناز نانکلی، روال‌الله حق‌گوی‌لسان، نوید جهانزاده و خسرو پسایانی همه و همه بازی‌هایی خوب و درکی صحیح از متن نمایش و حضور خاص‌شان دارند.

میز باغ آلبالو(ی) کارگردان اثر، یعنی آتیلا پسایانی در فرایند فرامغانی- فراکارایی خود، همچون میز بیلبارد که حتی فریز پیش‌خدمت ۹۰ساله باغ آلبالو(ی) (چخوف با بازی درخشان خانم فاطمه نقوی را به این بازی و داو اندازی دراماتیکی دعوت می‌کند یا کتابخانه‌ای که دایی خانواده کایف (رامین ناصر نصیر) خطابه‌اش را درباره قدمت این کتابخانه سرداده و مأمونی هم برای زندگی موقت دانشجوی ابدی (تروخیف) شده

آثار نمایشی چخوف سرشار از دل‌نگاهی ها، ملال‌ها، اشتیاق‌های بی‌حدوحصر، سرخوردگی‌ها، خستگی روزمره، دلمردگی‌های در نوسان یا به فکر مهاجرت از اینجا به آنجا از روستا به شهر، از کشوری به کشور دیگر و در یک کلام انگار همه در باره یک نوستالژوی خاص یا به‌اصطلاح «افسردگی روح اسلاوهاست» و در یک کلام «به طرف مسکو» آرزومندند که در نمایش‌نامه‌های: «مرغ دریایی»، «ایسی وانایا»، «سه خواهر» یا همین نمایش‌نامه موردنظر، «بیاغ آلبالو»، از شاخصه‌ها و بزنگاه‌های نفیس آثار است و متأسفانه در این اجرا کمتر در کار بازیگران دیده می‌شود یا کمتر برای طرح کارگردانی و دراماتورگی و بازخوانی مورد نظر قرار گرفته. انگار همه خوشحال‌اند که باغ و ملکی به این عظمت در حال انهدام و اضمحلال است.

چخوف پایان‌ناپذیر و تهی‌ناشدنی است؛ زیرا نمایش‌نامه‌های او با وجود اینکه از زندگی روزانه سخن می‌گویند، اما زمینه اصلی آنها نه چیزهای بی‌ارزش و سببی، بلکه انسان به مفهوم واقعی است، کما اینکه نویسنده باغ آلبالو مدام تأکید کرده است، او فقط خواسته با نمایش‌نامه‌هایش با طنز و رویکردی ترازیک از روابط میان انسان‌ها بگوید، بنگرید که چقدر خسته‌کننده و در ابطه‌ای پرملاست و گهگاه حزن‌انگیز زندگی می‌کنید، هرچند خندان هستید یا اینکه انسان‌ها به تنهایی شاداب نیستند، بلکه وضعیت و روابط آنهاست که وضعیت (شاید به معنی باختگی مطلق بنوان ترجمه کرد) و سرنوشت ترازیک را به وجود می‌آورد و دقیقاً آنچه را که بعدها ساموئل بکت که به‌شدت هم چخوف‌خوان قهاری بود در اثر سترگ و گران‌سنگ خود، به عبارتی در انتظار گو‌بو به‌طور کامل و عیان‌تر به رشته تحریر درآورد که موضوع اصلی بکت در واقع همان انتظار بیهوده انسان‌ها و نه خدا بود (س. بکت).

گیرایی نمایش‌نامه‌های چخوف در ارزش معنوی کاراکترهای او نهفته است و به قول اریونیک ایریبنیک، منتقد سرسخت آلمانی قبل از جنگ جهانی دوم که زمانی می‌بایستی درباره سبک و سیاق چخوف گفته باشد:… او گاهی امپرسیونیست، گاهی سمبولیست و هرکجا که نیاز باشد رئالیست و حتی گاهی اوقات ناتورالیست است. یکی از بزرگ‌ترین کارگردانان، بازیگران، نظریه‌پردازان تئاتر و بهترین موسیقین تئاتر قرن بیستم و به قول پتر بروک یکی

از قطبین تئاتر، یعنی کنستانتین سرگیویچ استانیسلاووسکی که بارها و بارها تقریباً همه شش آثار بزرگ چخوف را کارگردانی و هم‌زمان بازی کرده بود و این شانس و خوشبختی را هم داشت که چخوف را گهگاه در کنار تمرینات یا اجراهایش داشته باشد در کتاب اثر زشمندش، زندگی من در هنر، دیدگاه چندین‌ساله و تجربه‌گرایانه‌اش را درباره اثر آنتون پاولوویچ چخوف چنین بیان می‌کند:

چخوف بدون اینکه خواننده متوجه شود، رؤیای خویش را آشکار کرده و راه منحصر‌بفرد را به او نشان می‌دهد و در اینجاست که خواننده به او پیوسته و با او برای درک حقیقت به جست‌وجو می‌پردازد.
برای به‌نمایش درآوردن نمایش‌نامه‌های چخوف بیش از هر چیز لازم است رکه طلایی او را پیدا کنیم، به احساس حقیقت و افسون او تسلیم شویم، به او ایمان بیاوریم و به همراه شاعر در مسیر ملموس نمایش‌نامه سیر کنیم و به درهای مخفی ناخودآگاهی هنری انسان دست بیااییم. . .

ناگفته پیداست حضور شخص کارگردان، آتیلا پسایانی، در نقش لوپاخین خرده‌بوزروا و مالک آینده باغ آلبالو و اتصال‌دهنده این مثلث چخوف/ پسایانی/ چرمشیر بسیار کلیدی و به دور از هرگونه اغراق شذگی و اگر و اما‌های دراماتیکی و دراماتورگی است و انگار مانند یک معین‌البکاء نایبشی- نمایشی تعزیه، همچنان در گستره این هنر دیداری - شنیداری و ارتباط با مخاطبان اثر رودررو قرار گرفته و درنهایت بخشی از اجرای نمایش به عهده تماشاگران گذاشته شده و با بازیگران گروه تئاتر بازی همراه شده تا در این معاشرت چهارسویه‌ای شرکت کنند. از واقع یکی از وظایف دراماتورگی در آثار نمایش‌نامه‌نویسان برجسته با آثار گران‌سنگ‌شان، رویکرد به همسانی و هم‌رایی مضمون و تماتیک چنین آثاری به عصر و زمانه‌ای‌است که نمایش‌نامه‌ر در آن دوره به روی صحنه می‌رود.

رزم ماندگاری آثاری چون باغ آلبالو در نگاه فرامغانی، فراموضعی یا فراجغرافیایی و اساساً به گونه‌ای تمثیلی یا در ارجاع استعارات زیرمتن آن یا بیناطخطوی نمایش در زمانه و عصری است که اثر را به روی صحنه می‌آورند؛ برای مثال در دوره‌ای از حکومت خوفناک استالین باغ آلبالو برای اجرا از اداره سانسور مجوز نمی‌گرفت و درواقع به قول یک ضرب‌المثل یونانی: داستان از توست که حکایت می‌کند.

برتولت برشت معتقد است تماشاگر اجازه ندارد دو تئاتر یکی دهد و طوری

وانمود کند که اتفاقات روی صحنه به او تعلق ندارد و یک نمایش است، اما

روایت داستان با بازی بازیگران با ماتریال نمایشی می‌بایستی طوری نمایش داده شود که تماشاگر را به شوک وادارد و حتی تأیید کند: «بربریتی که در روی صحنه امشب شاهدش هستیم، اصلاً خود ما هستیم، آری این بربریت در درون هرکدام از ما لانه کرده است».

چخوف در کلیه آثارش بخش‌هایی از صحبت‌های پرسوناژهایش را به ورطه سخنخوری و فن تزویج نزدیک کرده و به مثابه خرده‌تفکرات فلسفی و جهان‌بینی‌اش در خرده خطابه‌های نمایشی (Lecture Pecfomance) از زبان شخصیت‌های نمایش همانا تزه‌ای برجسته اصلی‌اش را بیان کرده است آنجا که ترفیحوصف می‌گوید: «تمام معنی و هدف زندگی ما این است که از آنچه خوار و توهم‌آلود است و از هرآنچه که مانع آزادی و خوشبختی ماست اجتناب کنیم». «تمام روسیه با ما مست. زمین بزرگ و زیباست و جاهای شگفت‌انگیز بسیاری روی آن است. (...) آیا از هر درختی که در باغ است، از هر برگ و هر ساقه یک چهره انسانی به تو نگاه نمی‌کند؟ (...) بله، ما دست‌کم ۲۰۰ سال از زمانه عقب هستیم. تا به‌حال به هیچ چیز دست پیدا نکرده‌ایم. هیچ طرز تلقی‌ای از کل شته نداریم ما فقط فلسفه می‌بافیم. - در پایان این سطور حتی می‌شود این اثر نمایشی چخوف، باغ آلبالو را از منظر زیست‌محیطی و تخریب طبیعت نگریست در عصر و زمانه ما که جنگ‌ها، باغ‌های بزرگ ما را به باغ بی‌برگی تبدیل کرده‌اند و مطمئناً با سرنوشتی بسیار غم‌انگیز مواجه شده‌ایم، ای کاش با ارانه چنین آثار نمایشی‌ای، نیم‌نگاهی هم به موضوع بسیار مهم «الان و اینجا» و بیشتر و دقیق‌تر به جوهره نمایشی نظر اندازیم هگل فیلسوف آلمانی که می‌گوید، جوهره اثر همان سوزه است. و در اجرای پاییزی باغ آلبالو در سالن چهارسو تئاتر شهر از مجموعه زمستان مهدی اخوان‌ثالث در وصف این باغ بی‌برگی با هم بخوانیم و به دیدن نمایش برویم:

«آسمانش را گرفته تنگ در آغوش
ابر، با آن پوستینی سرد نمانک‌ش

باغ بی‌برگی
روز و شب تنه‌است،
با سکوت پاک غمناکش
...گر ز چشمش پرتو گرمی نمی‌تابد،
بور برویش برگ لبخندی نمی‌روید؛
باغ بی‌برگی که می‌گوید که زیا نیست؟
در رابطه تمام‌دهنده «سیاوش»
داستان از میوه‌های سر به گردن‌سای اینک خفته در تابوت پست خاک می‌گوید
باغ بی‌برگی
خنده‌اش خونیست اشک آمیز
جادوان بر اسب پال افشان زردش می‌چمد در آن پادشاه فصل‌ها، پاییز

منابع:

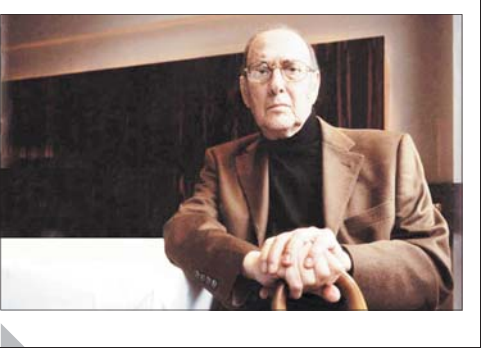
۱-استانیسلاووسکی، کنستانتین: زندگی من در هنر، ترجمه علی کشتگر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۵
۲-اخوان‌ثالث، مهدی: از مجموعه زمستان، تهران، خردادماه ۱۳۳۵
۳-برشت، برتولت: درباره تئاتر، ترجمه: فرامرز بهزاد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران آبان‌ماه ۱۳۷۸
۴-چخوف، آنتون: باغ آلبالو، ترجمه بهروز تورانی، نشر شرکت تهران فاریاب، چاپ اول، تهران اسفندماه ۱۳۶۲

دوشنبه • ۲ آذر ۱۳۹۴ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۵۵ • ۹

روزنامه	
	
هنر	
	
همچون دوشنبه‌ها	صفحه ۱۰
اجرا روی کاغذ	صفحه ۱۱
اوضاع آشفته خاورمیانه را نمی‌توان پیش‌بینی کرد	صفحه ۱۲

پلاتو
 «به سلامتی جاده» نوشته هارولد پینتر و کار مهدی سقا
 سکوت و مکث‌های شکنجه‌گر
 سحر سلطانی

«به سلامتی جاده» از آن دست متن‌های هارولد پینتر است که به‌عنوان متن‌های متاخر از آن نام می‌برند؛ و مقصد و مفهومی اندیشه‌ورز دارد نسبت به مسائل حاد بشری و در آن محتوا اهمیت بیشتری نسبت به ریخت و شکل می‌یابد. پینتر دو دسته عمده متن دارد که برخی کاملاً ابزوردند مانند بازگشت به خانه، جشن تولد، مستخدم ماشینی، سرایدار، ضیافت و… و برخی نیز روی مسائل مهم بشری با نگاهی اجتماعی و واقع‌گرا تمرکز یافته است که متون متاخر پینتر هستند. او در «به سلامتی جاده، درباره یک خانواده می‌گوید که در کشوری نامعلوم به دلیل دگراندیش‌بودن مورد تفتیش عقاید و انواع شکنجه واقع می‌شوند. ابتدا پدر (مهدی وحید روش) و بعد پسر کوچولو (علی علیرضالو) و بعد همسرش (مژده قربانی) در این اتاق بازجویی حضور می‌یابند. هدف بازجو تحقیق این افراد و القای آنچه که باید دیکته شود، خواهد بود. در پایان هم مرد آزاد می‌شود بی‌آنکه بجه‌اش به او برگردانده شود و این یعنی سرنوشتش به کشتن انجامیده است چون این پسر بچه با سربازان بدرقتاری کرده، بر آنها آب دهان انداخته است و از نظر بازجو او یک عوضی بیشتر نیست. در تصویر پائانی تحرک مرد یابگر نوعی انتقام است که احتمال بازجو را مورد تهاجم قرار خواهد داد. زن هم طبق روال عادی شکنجه‌گرها باید مورد تجاوز جنسی و آزارهای بی‌شمار قرار بگیرد. بنابراین مرد نمی‌تواند فقط به آزاد شدن خودش بپنیدشد! فضای تماشاخانه دا (آو سابق) که یک حمام قدیمی است برای ایجاد یک مکان ویژه بازجویی و شکنجه مناسب بیشتری دارد. اینکه تماشاگر وارد مکانی شود که قطع و وصل شدن مهتابی‌ها آزارش بدهد این دلالتی اولیه بر این نکته خواهد کرد که شما قرار نیست در دیدن «به سلامتی جاده» آرام و داشته باشید. مکان اجرا حالت درازا دارد و تماشاگر در دو سویه آن نشسته است و در این درازا باید مدام چشم این سو و آن‌سو کند که ببیند، بازجو و نفرات مقابلش چه کنش و واکنشی خواهند داشت. بخشی از نمایش دچار سکوت و مکث می‌شود که در اجرای متون پینتر به ناچار جز پیکره آنهاست. در جاهایی هم این بازی در سکوت و سکنه‌های تحمل‌شده بر اجرا جوازیگری نوعی فضاسازی است که در آن آزار تماشاگر نسبت به رویداده‌ا که همان نحوه بازجویی و شکنجه‌گری است آشکار می‌شود. این مکث می‌توانست کوتاه‌تر و کمتر بشود به‌ویژه در صحنه رودرویی بازجو و مرد که بسیار کشدار است، اما با آمدن کودک نوع مواجهه بازجو تغییر می‌کند و این ما را به زبان اجرا بیشتر نزدیک می‌کند. یعنی اگر مکثی هم هست باید چنین باشد. حتی با آمدن زن بازجو عصبی‌تر می‌شود و رفتارهایش هیس‌تریک‌تر می‌شود و این هم به نوعی دلالت بهتری بر وضعیتی روحی و ذهنی بازجو خواهد کرد و این بیشتر تکان‌دهنده و قابل باورتر خواهد بود. یعنی باید بازیگر نقش بازجو (میثم غنی‌زاده) کنشگرتر باشد و بر عصبانیت فضا بیفزاید و اگر چنین باشد آنگاه ضرباتکم هم کمی تندتر خواهد شد ضمن آنکه جاهایی از اجرا دچار همان سکنه‌های شکنجه‌گرایانه خواهد شد. یعنی همان مکث‌ها و سکوت‌های کشدار هم در چند جا تعبیه می‌شد که واکنش حقیقی تماشاگر در چالش با این فضا معلوم‌تر شود. به هر تقدیر مهدی سقا همین که توانسته پینتر کار کند و تا حد زیادی هم تماشاگر را جلب می‌کند یعنی موفق است و آینده‌دار…



ایدیه غرق شدن کودک «رضا» با

جمع می‌کند و درباره فیلمی که

در موبایل «سیاوش» دیده آشوب

به‌پای می‌کند، نزول فیلم به اوج

خود می‌رسد. پس از این صحنه،

سؤال‌هایی مطرح می‌شوند:

«سیاوش» چگونه فهمیده بود که

کوشی موپایش به‌اشتباه به دست

«بابک» افتاده است؟

چرا «بابک» باید کنجکاو شود

و فیلم‌های شخصی «سیاوش»

را جزءبه‌جزء نگاه کند؟ اصلاً چرا

«الناز» باید از «سیاوش» در آن

لحظه فیلم بگیرد؟ و سؤال مهم‌تر؛

صحنه جمع‌شدن افراد و هیاهوی

«بابک» چرا باید برای مخاطب

جذاب باشد؟ مخاطب که می‌داند

با «بی‌تا» باخبر است. جواب این

سؤال‌ها اینجاست: کارگردان به هر

طریقی که شده باید یک فیلم بلند

بسازد و در این راه حتی اگر مسیر

«بارة الی» را تقلید کند، حتی اگر

نقطه اوج دراماتیکی برای فیلمش

در نظر نداشته باشد و حتی اگر

مضمون فیلم، از طریق نوع روایت

فیلم، به هجویه خودش تبدیل

شود، اصلاً مهم نیست.

ادامه در صفحه ۱۲

شرق: عوامل فیلم سینمایی «خواب تلخ»، نخستین ساخته بلند

محسن امیریوسفی که از سه‌شنبه سوم آذر در گروه «هنر و تجربه»

اکران می‌شود، با انتشار یک اعلامیه ترحیم عجیب، مردم را به

تماشای این فیلم دعوت کردند. به گزارش «شرق»، در این دعوت‌نامه

آمده است: «دوازده سال گذشت! حالا پس از دوازده‌سال، با چشمی

کریان و چشمی خندان، شما را به دیدن فیلم سینمایی «خواب

تلخ» دعوت می‌کنیم. چشم گریان‌مان عمر هدررفته «خواب تلخ»

را می‌بیند که در انتظار نمایش برای مردم ایران گذشتت ولی چشم

خندان‌مان اکران هرچند محدود و دیر هنگامش را «روایی شیرین»

می‌داند.دوازده‌سال پیش در اکران‌های متعدد خارج از کشور در کنار

تماشاگران غیرایرانی «خواب تلخ» را دیدیم، خندیدیم، ترسیدیم و

گریستیم ولی مدام در انتظار دیدن آن با هموطنان‌مان بودیم، غافل

از اینکه سرنوشت به کمک دست‌هایی نه‌چندان آسمانی (!) انتظاری

دوازده‌ساله را برای‌مان رقم می‌زند.«خواب تلخ» قصه پیرمرد

مردeshوری است که با فرشته مرگ درگیر می‌شود!

خبر

اعلامیه ترحیم، دعوت‌نامه یک فیلم شد

شرق: عوامل فیلم سینمایی «خواب تلخ»، نخستین ساخته بلند

محسن امیریوسفی که از سه‌شنبه سوم آذر در گروه «هنر و تجربه»

اکران می‌شود، با انتشار یک اعلامیه ترحیم عجیب، مردم را به

تماشای این فیلم دعوت کردند. به گزارش «شرق»، در این دعوت‌نامه

آمده است: «دوازده سال گذشت! حالا پس از دوازده‌سال، با چشمی

کریان و چشمی خندان، شما را به دیدن فیلم سینمایی «خواب

تلخ» دعوت می‌کنیم. چشم گریان‌مان عمر هدررفته «خواب تلخ»

را می‌بیند که در انتظار نمایش برای مردم ایران گذشتت ولی چشم

خندان‌مان اکران هرچند محدود و دیر هنگامش را «روایی شیرین»

می‌داند.دوازده‌سال پیش در اکران‌های متعدد خارج از کشور در کنار

تماشاگران غیرایرانی «خواب تلخ» را دیدیم، خندیدیم، ترسیدیم و

گریستیم ولی مدام در انتظار دیدن آن با هموطنان‌مان بودیم، غافل

از اینکه سرنوشت به کمک دست‌هایی نه‌چندان آسمانی (!) انتظاری

دوازده‌ساله را برای‌مان رقم می‌زند.«خواب تلخ» قصه پیرمرد

مردeshوری است که با فرشته مرگ درگیر می‌شود!